

تاریخ طب در ایران

-۲-

فصل اول

از اقدم ازمنه تا مرگ اسکندر

این موضوع که علم طب درعالم از کجا آمده و مبدأ آن چه بوده یکی از مسائلی است که تاریخ نویسان طب در ایران به آن توجه شایان کرده اند ۱ .
عده کثیری از کسانی که راجع به طب و اطبا چیز نوشته اند در کتب خود بمبدأ امراض یا علم طب بطور عموم هیچگونه اشاره ای نکرده اند . جمعی عقیده داشته اند که وجود آمدن طب با خلقت عالم توأم بوده طایفه ای هم بتبعیت از بقراط و جالینوس عقیده داشته اند که از این فن قسمتی موهبت الهی است و قسمتی دیگر زاده عمل و تجربه .

بنابین این طایفه کلیات علم طب و قوانین آن نتیجه الهام مستقیم از جانب پروردگار است در صورتیکه عملیات طبی و وسایل علاج از راههای مختلف معلوم انسان گردیده مثلاً در بعضی موارد دقت و مشاهده هادی شخص معالج بود چنانکه فابیل در کور کردن نعش را از کلاغی آموخته ۲ و دیگری بنا بگفته حکیم غیاث الدین بنقل از جالینوس استعمال آلت تنقیه را از مرغ ماهیخوار فرا گرفته باین معنی که آن مرغ را دیده که چون پس از افراط در بلعیدن ماهیهای خرد بسختی دچار رنج معده شده برای خلاص از آن درد که آثار آن بر چهره او نمایان بوده مقدار دراز خود را از آب پر میکرده و بوسیله آن تنقیه می نموده است . از آنجا که طیب ناظر این عمل را در رفع درد ماهیخوار مؤثر دیده از آن بعد آنرا در مورد مرضائی که گرفتار درد و امتلاء معده بوده اند بکار برده است ۳ .

درباب اینکه واقعاً طب اول بار در کدام يك از نقاط عالم ظاهر شده عقاید بسیار مختلف است . بعضی می گویند این افتخار از آن مصر است و برای اثبات مدعای خود داری راسن را شاهد می آورند و مدعیند که این دارو که کلمه آن مصری است اولین دوائی است که اطبا در علاج مرضی بکار برده اند . اطبا ی بعدی هم این کلمه را بکار برده اند و آن چیزی بوده است از نوع هلیسوم *Helenium* . برخی دیگر شمال آفریقا را محل اولی ظهور این فیض میدانند در حالیکه بعقیده جمعی دیگر جزایر راس *Rhodes* و کنی دوس *Cnidus* یا کس *Cos* وطن اصلی آن شمرده شده . از کسانی که طب را نتیجه الهام می دانند جمعی معتقدند که این کار بشکل رؤیا انجام یافته در صورتیکه جمعی دیگر پیروی از رأی جالینوس این الهام را مانند نزول آیات قرآنی نتیجه وحی مستقیم می شمارند و میگویند که در غیر این صورت کشف علمی باین مهمی و معضلی برای دفاع انسانی غیر مقدور بوده است .

ابن ابی اسبیعه مؤلف کتاب عیون الایباء که بعقیده من مهمترین مأخذ در باب تاریخ طب ایران است از همین رأی اخیر پیروی میکند و فقط همان را صحیح می شمارد و بهمین سبب مقام طیب را از

۱ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۵ و مختصر الدول ج ۱ ص ۲۱ ۲ رجوع کنید بمثنوی مولوی دفتر چهارم مصرع ۱۳۰۱ ۳ کتاب مرآة الصحة تألیف حکیم غیاث الدین جلد اول ورق پنجم .

مقام فیلسوف جلیل تر میداند .

هاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون در عنوان مختصری که در شرح مبدأ طب آورده از قول ثابت که معلوم نیست کدام ثابت باشد وضع تمام طب را باسقولاپیوس Aesculapius یونانی نسبت میدهد و میگوید که او این علم را بشاگردان خود منتقل کرد و ایشان آن را در عالم ائتشار دادند^۴ . همچنین وی از علی بن رضوان طبیب مقیم قاهره نقل میکند که علم طب خیلی پیشتر از عهد بقراط وجود داشت چنانکه شاگردان اسقولاپیوس این فن را میورزیده و آنرا بخود انحصار داده بودند و اسقولاپیوس حکم فرشته‌ای را داشته است که از طرف خداوند بتعلیم بشر مأمور بوده. تعلیم و تعلم طب در ابتدا شفاهاً صورت می گرفته و اگر هم اطبا کتابهایی در این رشته مینوشتند آنها را بصورت رمز می نگاشتند تا مردم جاهل و نا اهل از آنها سوء استفاده نکنند .

حال بدین منوال بود تا آنکه بقراط در جزیره کس Cos و ذیمقراطس در آبدراتا Abderata از مادر بوجود آمدند^۵ ، از این دو تن اولی بنای طب را از لحاظ علمی بر اساسی استوار گذاشت و دومی جنبه عملی آن را پیشرفت کلی داد .

بقراط دوپسر داشت یکی بنام تسالوس Thessalus دیگری باسم درا کو Draco و شاکردی پلی بوس Polybus نام . این سه تن طب را بصورتی در آوردند که کتاب مسائل حنین و فصول بقراط میتوانند وضع آنرا در آن زمان بما بنمایانند .

در داستانهای ایران قدیم وضع طب بجمشید چهارمین پادشاه خاندان پیشدادی منسوب است و فردوسی در شاهنامه در ابیات ذیل باین نکته اشاره کرده :

بزشکی و درمان هر دردمند در تندرستی و راه گزند
همان رازها کرد نیز آشکار جهان را نیامد چنو خواستار

آشنائی مردم بشراب را نیز بجمشید منتسب ساخته اند باین تفصیل که میگویند این پادشاه مقداری انگور را در محلی گذاشته بود بعد از مدتی چنین دریافتند که انگورها تخمیر شده و تصور کردند که حالت مسمومیت یافته . یکی از زنان جمشید که گرفتار مرضی دردناک و علاج ناپذیر شده بود باین تصمیم که از رنج خلاص و از آن زندگی پر مشقت نجات یابد مقدار زیادی از شیرۀ آن خورد و کمی بعد بخواهی سنگین فرورفت و چون بیدار شد با کمال تعجب خود را تندرست یافت و دیگر از مرض سابق اثری در خویش ندید .

در باب وضع طب در میان سکنه ما قبل تاریخی ایران برای اینکه بیشتر با نظر علمی و با احتیاط حکم کرده باشیم چون مآخذ و منابعی در دست ما نیست با وجود اینکه این قبیل حکمیت ها از ارزش تاریخی خالی است باز چاره‌ای نداریم جز اینکه دست بدامن قیاس بزنیم و بگوئیم که با احتمال قوی آراء و روش ایرانیان قدیم هم در پیشرفت کار طب لایذ بی شباهت به آراء و روش سایر اقوام اولیه در این زمینه نبوده است .

خیال میکنم برای روشن ساختن مطلب بی فایده نباشد که در این کتاب تا آنجا که در گنجایش آن و در قدرت و اطلاع من است از وضع این علم در میان دو قوم بابلی و آشوری که در جلگه‌های دجله و فرات یعنی کوهپایه‌های مغرب ایران ساکن بوده اند بتفصیل گفتگو کنیم .

مردم بابل و آشور با اینکه معلومات طبی خود را از ماخذ دیگر هم گرفته اند باز عمل و معلومات

ایشان در این رشته مبتنی بر اطلاعات ساکنین قدیم سوریه و عراق و ایران است در عوض این دو قوم که در اوایل دوره‌های تاریخی خود بر مساکن مادها و پارسه‌ها در مرز ایران دست یافته و اولین طوایف خارجی بوده‌اند که این بلاد را مفتوح ساخته علم و اطلاع خود را هم در این فن به مغلوب آموخته‌اند.

پیشرفت بابلیها در طب مقارن است با حدود شش هزار سال قبل یعنی چهار هزار سال پیش از آنکه یونانیان در این فن سرآمد بشوند.

محور عمده طب بابلی عقیده ایشان است بخدایان متعدد باین معنی که بتصور این قوم بعضی از خدایان در جزای گناه پاره‌ای مردم را مبتلی بامراضی میکردند و بعضی دیگر مرضی را از راه رحمت و رأفت شفا می بخشیدند. عذاب و شفای خدایان نسبت به مردم مستقیماً صورت میگرفت در صورتیکه مردم در دعا و استغاثه بدرگاه ارباب انواع باید بروحانیون یعنی کهنه متوسل شوند و در این باب از راه غیر مستقیم داخل شوند.

ظاهراً سکنه اولیه ایران و عراق هم بهمین وضع در طلب مغفرت و شفا از درگاه خدایان دست در دامن روحانیون میزدند و آنان را در این راه وسیله قرار میداده‌اند.

اهالی بابل در عالم قیاس با مصریان معاصر خود از لحاظ طب خیلی بیشتر پیشرفت داشته‌اند چنانکه کهنه ایشان علاوه بر اینکه پابند بسلسله مراتب نبوده‌اند حتی ظاهراً قدر نشان هم از کهنه مصری کمتر بوده یکنفر خارجی هم می‌نواسته‌است وارد در طبقه روحانیون شود و چون بیشتر بمعارف علمی توجه میکرده‌اند در کار طب چندان سحر و جادو را دخالت نمی‌داده‌اند. اول باری که ما در تاریخ وظایف روحانی را از وظایف طبی جدا و کاهن و طبیب هر یک را بکار خود مشغول می‌بینیم در میان همین بابلیان قدیم است.

مطیب ساختن مردم بابل از طرف اهالی آشور تدریجاً صورت گرفته نه بر اثر حمله ناگهانی و هجوم شدید و سخت.

کاملاً محقق است که آشوریان از سال ۱۲۷۰ تا ۵۳۸ قبل از میلاد در دو جلگه دجله و فرات سیادت و سلطه و تفوق داشته‌اند. این قوم در این مدت آنچه را که اهالی بابل در رشته طب یا از دیگران فرا گرفته یا خود دریافته بوده‌اند از ایشان آموخته‌اند و آنرا بر معارف خود افزوده‌اند. آشوریان عقیده داشتند که تندرستی و ناخوشی هر دو از جانب خدایان می‌رسد. سه اهریمن مهمی که امراض به اراده آنان تعلق داشت یکی اهریمن سل (تب لازم) بود دیگری اهریمن امراض کبد (جگر) سومی اهریمن سقط و ناخوشیهای اطفال.

در خلاصی از بیمارها بیشتر بعداً مورد متوسل میشدند بهمین جهت باید گفت که در این راه مقام ایشان از بابلیها پست تر است. با تمام این احوال نباید تصور کرد که آشوریان در علاج بیماران منحصرأ بسحر و جادو و دعا و اورد اکتفا نمیکرده بلکه بشهادت نوشته میخی که مهمترین آنها لوح حمورابی است از وسایل طبی نیز استفاده می‌نموده‌اند.

از مطالعه دستورات طبی آشوریان قدیم چنین برمی‌آید که اطبای ایشان غالباً داروهای را بکار میبردند که کمیاب بوده و تحصیل آنها بسهولت میسر نمیشده است.

این اطبا در علاج مرضی غالباً عصبانی و بی اختیار میشدند و از وسایل معالجه نفرت پیدا میکردند باین معنی که وقتی میدیدند یا استشمام می‌نمودند که حال مریض رو ببهود نمی‌رود و حال او جانکاه

شده بنا بعقیده‌ای که بیش ایشان مسلم بود بقیل میگردند که اهریمنی که مسبب مرض بود از آنچه به مریض داده شده تا از ناخوشی رهایی یابد. متنفر است. نتیجه طبیعی این پندار آن بود که هر قدر مرض شدت پیدا میکرد نفرت ایشان بدوائی که بکار میبردند افزونی می‌یافت بهمین جهت کم کم این عقیده پیدا شد که باید هر دردی را بمانند آن درمان کرد چنانکه طب ایرانی هم در اکثر موارد مبتنی بر همین اساس یعنی Homoeo pathie است.

راجع باطبای در قانون حمورابی قسمت مهمی است متضمن احکامی اخلاقی که می‌فهماند تا چه حد مقام طبیب را عالی میدانسته اند.

از این احکام قسمتی مربوط بحق معالجه ایشان است که مبلقی معتنی به بوده و قسمت دیگر حاوی مجازات‌هایی است که باید در حق آنان اجرا کرد در صورتی که یا از صراط مستقیم فراتر بگذارند یا از خود جهل و غفلت نشان دهند، از آنجا که این قبیل خطاها غالباً از آشنا نبودن کامل بفن طب ناشی بوده به موجب یکی از تبصره‌های همین قانون مرتکبین از طبابت محروم میشده‌اند.

اطبای ایران هم پیوسته از این دستورات عالی پیروی میکرده و هیچگاه از این مقام جلیل تنزل نمی‌نموده‌اند.

یکی دیگر از خواص طب آشوری دقتی است که مردم در حفظ صحت عمومی بکار میبردند و در این راه محکوم بک عده احکام و تشریفات دینی سخت بودند، مثلاً زن تازه زامسدام که آداب و شرایط نظافت را بجا نیاورده بود ياك نمیدانستند و اگر در این حال بچیزی دست میزد آن را نیز آلوده می‌شمردند، همچنین هر کس که بنعشی دست می‌آلود او را پلید محسوب می‌داشتند.

این چنین آراء و آداب بنابر آنچه در کتب باقیمانده زردشت مسطور است و یا از آن اطلاع پیدا کرده‌ایم در میان ایرانیان قدیم نیز مرهی بوده و بدیهی است که این قوم پیش از آنکه در سال ۵۳۸ قبل از میلاد بر سرزمین آشور دست یابند مقدار کثیری از آراء و عقاید همسایگان جلگه‌نشین خود را اقتباس کرده بوده‌اند.

تاریخ تولد و وفات زردشت هنوز کاملاً معین نیست. گفته‌اند که مادر او اهل ری بود و خود او که ایرانی است در شهر ارومیه تولد یافته. عده‌ای معتقدند که او در قرن یازدهم پیش از میلاد مسیح می‌زیسته ولی با احتمال بیشتر وی در مائه هفتم قبل از میلاد زندگانی می‌کرده است.

قسمتی از اوستایی که ما امروز در دست داریم و برای زردشتیان در حکم انجیل ماست متضمن این قسمتهاست: یسنا، یشتها، وندیداد و بوندیشن، این جمله فقط جزئی است از کتاب دینی زردشتیان. تمام آن در بیست و یک مجلد بوده و بر دو کرور آیه بالغ می‌آمده.

بنابر روایات پارسیان این کتاب را خداوند بر زردشت نازل کرده و او آن را به گشتاسب پادشاه بلخ و حامی این مذهب فرو خوانده و برای آنکه نسخ آن از میان نرود بفرمان او دو نسخه قدیم از آن را در سمرقند و شهر یارسه (پرسپولیس) برده و محفوظ نگاه داشته بودند.

طبری میگوید که تمام این کتاب در شهر یارسه در محلی که آن را دز نوشته می‌خواندند مخزون بود، این نسخه را اسکندر از میان برد و محتمل است که وی همین معامله را هم با نسخه سمرقند کرده باشد.

بنای طب ایرانی تا آنجا که از همین قسمت‌های باقی مانده کتب دینی ایشان بر می‌آید بر اساس جنگ و نزاع در طبیعت و غلبه حق بر باطل نهاده شده. جنگ را زردشتیان به منزله طوفانی

می‌شمرند که وجود آن همیشه موجب انهدام و تخریب است . ایندرا با اژدهای آزی که فرشتگان را ربوده و در بیج و خم‌های ابرهای آسمان باسیری نگاه داشته در حال جنگ است چنانکه هر چیز خوب هم با هر چیز بد در ستیز دائمی است اما از خوشبختی نوع بشر در مقابل هر ناخوشی که اهریمن زشت کار در زمین پراکنده میکند خالق خیر درمانی جهت آن فراهم میسازد . اگر دستیاران این اهریمن باعث وجود امراض و مرگ می‌شوند در عوض آریامه بقدرت تمام جلوی تاخت و تاز آنها را میگیرد . بازان رحمتی که از آسمان نازل میشود گیاه و درخت میرویند و از برکت محصول آنهاست که امراض شفا می‌یابند و از مرگ جلو گیری بعمل می‌آید و تقریباً همین بیان را در کلام حضرت رسول می‌یابیم ۱:

بعد از مدتها جنگ و نزاع بالاخره نرآتونه (فریدون) که او را مخترع فن طب میدانند بر آن اژدها که تواناترین مخلوقات انگره مینو (اهریمن) است غالب شد و آهوره مزدا (پروردگار خیر) هزاران هزاران هزار گیاه شفا بخش را در اختیار او گذاشت .

در جای دیگر از همین کتب باقیمانده زردشتیان نرآتونه یکی از حافظین گیاه مقدس هائومه شمرده شده که آن را ایرانیان قدیم سرچشمه حیات و ممت میدانستند .

عقیده بارواح خبیثه و موجودات موزیه مولد ناخوشی در عهد ساسانیان نیز باقی بود و مردم مؤثرترین چاره را برای نجات از شر این عناصر غیر مرئی و شفای مرضی خواندن سرودهای مذهبی و ادعیه و اوراد میدانستند تا بدان وسیله از عالم غیب مدد بگیرند بهمین نظر یکی از وظایف موبد و موبدان این بود که در کار اطباء هم مراقبت کند .

انحراف سلامت مزاج بعقیده ایشان ممکن بود از سحر و جادوی دشمن و چشم بد ناپاکان و حسودان نیز ناشی شود در این صورت مریض را بیش موبد میبردند و او ظاهراً آیاتی را که در حق اشه و هشته یا آریامه یا هائومه نازل شده بر او میخواند و او را از سرتا پا در پارچه سفیدی می‌پیچید و هرچندی یک بار اهریمنانی را که مسؤول ناخوشی مریض می‌پنداشت بنام میخواند و میکوشید که ایشانرا بترك آزار و اذیت وادارد و شر آنان را دفع کند . عامل حقیقی و روحانی در بخشیدن شفا اشه و هشته بود و موبد در این مورد وسیله ای بیش محسوب نمیشد که دست از زمین به سوی آسمان دراز میکند .

بدیهی است که حتی در همان ادوار اولیه هم وجود امراض و بهم خوردن اعتدال مزاج را باین اسباب که ذکر کردیم منحصر نمی‌دانستند بلکه عوامل طبیعی و آثار خارجی را نیز در این کار مؤثر می‌شمرند چنانکه سرما و گرما ، عفونت و پلیدی ، گرسنگی و تشنگی ، هم وغم و یبیری بیش ایشان از علل ناخوشی بشمار میرفت چنانکه استغراق در شرب مسکرات و افراط در عادات ذمیمه را هم در همین مقام قرار میدادند .

دخالتی که خون در دفع امراض دارد در عهد ساسانیان تا حدی معلوم مردم بود چه یکی از تکالیف دینی ایشان این بود که دریا کمی و تقویت خون خود بکوشند و عقیده داشتند که خون همچنانکه زور زیور بجمال ظاهر بدن کمک میکند مایه جلالی باطن آن است . و چون بسرایت امراض آگاه بودند اطبا را متوجه میکردند تا بدون احتیاط از سر مرضی ببالین مریض دیگری نروند و وسیله انتشار امراض ساریه در میان مردم تندترست نشوند .

يك قسمت از آئین تشریفاتی اوستا مربوط است بوظایف عامه در قبال تولد و مرگ از آن جمله است احکامی دینی و علمی در باب منع سقط جنین . ایرانیان قدیم عقیده داشتند که قتل نفس در حکم تخریب شاهکار خلقت آهوره مزد است بهمین نظر سقط جنین را در حکم قتل عمدی بشمار می‌آوردند و هم روحانیون و هم اطباء از آن جلوگیری می‌کردند . با تمام این احوال منع سقط جنین در اوایل آیینی درست مشخص نیست زیرا که متن اوستا حاکی است که بعد از چهار ماه و يك روز که از عقد نطفه گذشت روح در آن دمیده میشود . عمل سقط جنین معمولاً بتوسط زنان انجام میگرفت . اگر جنین خطائی از زنی سر میزد او نجس میشد و محکوم بود که تا از این حال خلاصی نیافته لااقل تا بیست قدم به آتش و آب نزدیک نشود و برای آنکه سلامت وی اعاده شود باوشرابی خفیف و شیری که به آن مژو میگفتند میدادند . زاووی معمولی هم بعد از فازغ شدن از همین شراب می‌آشامد .

گاهی هم دهان زنی را که مرتکب این خطا میشد با گمیز یعنی بول گاو می‌شستند یا او را در آن غسل میدادند . این جنین زن را غذا میدادند اما از آشامیدن آب محروم بود . اگر تب میکرد روز چهارم اجازه داشت که کمی آب بیاشامد چه بمقیده ایشان مهمترین چیز حفظ حیات او بود بهمین جهت از طرف یکی از مقدسین اجازه می‌یافت که از این عنصر حیاتی نیرو بخش استمداد بجوید .

یارب چه کرده‌ام؟

چون گاو چشم بسته من از بام تابشام
چنبر بیال و بار بدوش و دهان به بند
یارب چه کرده‌ام که چنین آفریدیم
گفتی الست؟ روز ازل؛ گفتمت بلی.
چون است دیگران همه آزادومن به بند
آزادی و تساوی دادی بدیگران
وز جمله این بتر که نیارم ز بیم گفت

در گردش و لیک مدامم بجای خویش
ظلمت به پیش و بیم دوال از قفای خویش
وافکندیم بگوشه محنت سرای خویش
کوئی بجان خویش خریدم بلای خویش
عدل است یا که گام زدن بر هوای خویش
کردی نصیب من همه رنج و عنای خویش
رنج درون خویش مگر با خدای خویش

دکتر رجایی